

# و باد عبور می کند از برگ‌های نقاشی

انسیه موسویان

تکرار نوشته شده است؟ شاید تصویرگر، مطمئن نبوده که مخاطب بتواند ارتباط میان شعرها و تصاویر را درک کند. به همین دلیل، خواسته است این ضعف را با تکرار مصراع‌هایی از شعر در لابه‌لای تصاویر جبران کند. او به جای این که به مخاطب فرصت اندیشیدن و کشف روابط بدهد، خود مستقیماً وارد عمل شده و از توضیح مستقیم و به اصطلاح لقمه آماده کمک گرفته است.

درست است که وجه غالب سروده‌های این کتاب، عاطفی چون اندوه و حسرت و مرثیه و... است و شاعر به مضامینی چون زلزله، جنگ و... هم پرداخته، اما تصویرگر محترم حتی برای شعرهایی که مضمون آن عشق و امید و... است نیز از همان عناصر و فاکتورهایی سود جست که در شعرهای غمگین و سیاه مجموعه به کار برده است. به عبارت بهتر، ارتباط میان تصاویر با درون‌مایه و مضمون شعرها بسیار ضعیف است. تصویرها در مجموع فضایی تکراری و کسالت‌بار را نشان می‌دهند و در هیچ‌یک از آن‌ها نشانی از زندگی، حرکت و شور و زیبایی وجود ندارد.

نکته دیگر به کار بردن برخی خُرده‌تصویرها و عناصر بی‌معنی در برخی صفحات است. به عنوان مثال در شعر «دعا» صفحه ۲۳، تصویرهای کوچکی می‌بینیم که تمام صفحه را پُر کرده‌اند. این تصاویر نه شبیه قلب هستند، نه گل و نه هیچ چیز دیگر! گمان می‌کنم مخاطب نوجوان هم مثل من با ساعت‌ها نگاه کردن و اندیشیدن، به هویت این تصاویر پی نخواهد برد.

هم‌چنین در شعر «بر تپه‌ای تنها» صفحه ۳۹، که محور اصلی آن امید و رسیدن بهار و دوباره جوانه زدن درخت بادام است، تصویر کلاغی را در زمینه خالی صفحه می‌بینیم که صرفاً به خاطر آمدن واژه کلاغ در این سطر از شعر آمده است:

حتم دارم اگر شما هم کتاب «بیا بگیر سیب را» را ببینید، مانند من از دیدن تصاویر آن تأسف خواهید خورد. اصلاً دلم نمی‌خواست نوشته‌ام را با این جملات آغاز کنم، اما همان‌طور که گفتم، مطمئنم با دیدن این کتاب، به من حق خواهید داد. کتاب «بیا بگیر سیب را»، تازه‌ترین مجموعه شعر بیوک ملکی است که برای نوجوانان گروه سنی «د» و «ه» سروده است. خودم را به جای یکی از نوجوانان مخاطب این کتاب می‌گذارم. تصویر روی جلد را که نگاه می‌کنم، هیچ رغبت و علاقه‌ای به دیدن و ورق زدن بقیه کتاب احساس نمی‌کنم، اما نام بیوک ملکی که طی این سال‌ها شعرهای خوب و به یادماندنی از او خوانده‌ام و به خاطر دارم، به من انگیزه می‌دهد تا کتاب را ورق بزنم و شعرها را بخوانم.

درست است که در کتاب‌های نوجوان، تصویر، نقشی حیاتی و تعیین‌کننده‌ای ندارد (در مقایسه با کتاب‌های کودک)، اما به هر تقدیر تصاویر خوب در یک کتاب شعر می‌توانند علاوه بر زیباتر کردن ظاهر کتاب برای جذب بیش‌تر مخاطب، در برانگیختن تخیل او نیز نقش مهمی ایفا کنند. تصاویر خوب می‌توانند بسیاری از مفاهیم، احساسات و عواطف مورد نظر شاعر را به مخاطب منتقل کنند و به او در دریافت و درک بهتر اندیشه شاعر یاری برسانند. متأسفانه تصاویر این کتاب، نه تنها تخیل مخاطب را بر نمی‌انگیزند، بلکه حتی از برقراری ارتباط ساده میان ذهن مخاطب و شعرها ناتوانند. به نظر می‌رسد تصویرگر کتاب که احتمالاً این کتاب جزء تجربه‌های آغازین اوست، حتی از اصول اولیه تصویرگری و طراحی آگاهی ندارد. در تصویرگری این کتاب، از هر تکنیک و روشی که استفاده شده، در اجرا بسیار ضعیف و ناموفق از کار درآمده است. معلوم نیست چرا در جای جای تصاویر، با خطی به ظاهر کودکانه، بخش‌هایی از شعر به



**عنوان کتاب: بیا بگیر سیب را**  
**شاعر: بیوک ملکی**  
**تصویرگر: هاجر سلیمی نمین**  
**ناشر: کانون پرورش فکری**  
**کودکان و نوجوانان**  
**نوبت چاپ: اول - ۸۷**  
**شمارگان: ۷۰۰۰ نسخه**  
**تعداد صفحات: ۴۰ صفحه**  
**بها: ۷۰۰ تومان**

حتی کلاغی سوی او نگشوده بالی!

تنها چیزی که در پایان این بحث باید گفت، این است که ای کاش شاعر این کتاب که خود تصویرگر قابلی است، تصویرسازی این شعرها را به عهده می‌گرفت. حتی اگر شعرها در زمینه‌ای سفید و بدون تصویر نیز چاپ می‌شد، به مراتب با مجموعه‌ای قابل قبول‌تر مواجه بودیم که شاید می‌توانست انگیزه و رغبت بیشتری به مخاطب نوجوان، برای گشودن کتاب و خواندن سروده‌های آن بدهد.

### و اما شعرها...

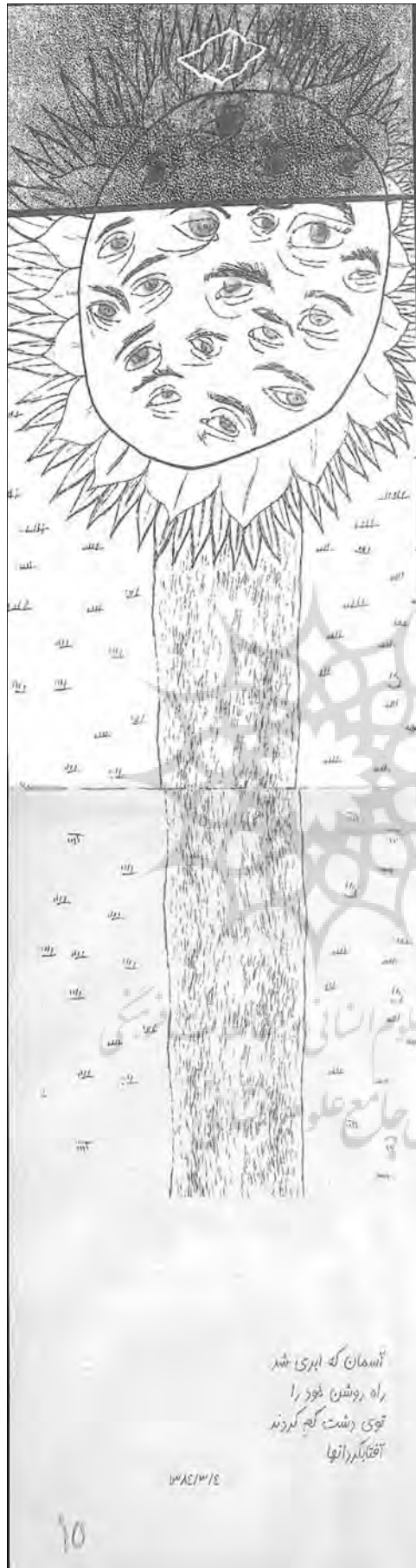
بیوک ملکی، در مجموعه «بیا بگیر سیب را»، در کنار پرداختن به موضوع‌هایی چون زلزله و جنگ و... که از گذشته در شعر نوجوان مطرح بوده‌اند تلاش کرده، به حوزه موضوعاتی که مبتلابه دنیای امروز است و نوجوان نیز به عنوان بخشی از جامعه بدون شک با این مسائل درگیر و مواجه است، وارد شود. اولین شعر مجموعه، با نام «تهران»، به ترسیم و توصیف فضای شهر تهران به‌طور خاص (و احياناً شهرهای بزرگ به‌طور عام) می‌پردازد. شعر در قالب غزل که قالبی کم‌کاربرد در شعر نوجوان است، سروده شده و از این لحاظ قابل تأمل است. به ویژه وزن ساده و کوتاه و زبان روان طبیعی و امروزی آن، شعر را برای مخاطب نوجوان، مناسب و قابل درک و دریافت کرده است. شاعر با آوردن ردیف «خاکستری‌رنگ»، تأکید خود را بر فضای دودآلود و پُربار شهرها نشان داده و تصویری منفی و ناخوشایند از زندگی در این شهرها ارائه داده است:

این‌جا زمان خاکستری‌رنگ  
تابی کران خاکستری‌رنگ  
هم این زمین خسته از دود،  
هم آسمان خاکستری‌رنگ...  
آواز گنجشک و کبوتر  
در آشیان خاکستری‌رنگ  
پروانه‌ها، پروازشان گیج  
رنگین کمان، خاکستری‌رنگ...  
(شهر تهران، ص ۷)

اما او تنها به توصیف صرف بسنده نکرده و شعر را با تلنگری به ذهن مخاطب و طرح یک سؤال به پایان برده است و ذهن خواننده را به اندیشیدن برای آینده فرا می‌خواند:

آخر چرا این خاک سرسبز  
شد ناگهان خاکستری‌رنگ؟  
آیا تو می‌خواهی که باشند  
آیندگان خاکستری‌رنگ؟  
(شعر تهران، ص ۷)

در شعر دیگری با عنوان «شام امروز»، شاعر نگاه تازه‌ای



آسمان که ابری شهر  
راه روشن خود را  
توی دشت گم کردند  
آفتاب بر آنها

۱۳۸۴/۱۳/۱۴

دارد به روابط حاکم میان انسان‌ها در دنیای صنعتی امروز؛ دنیای مدرنی که در آن انسان‌ها- حتی افراد یک خانواده- رفته رفته از یکدیگر دور و دورتر می‌شوند. این دوری و فاصله و رنگ‌باختن عواطف انسانی را شاعر در نهایت ایجاز، در قالب گفت‌وگویی ساده و کوتاه میان اعضای یک خانواده نشان داده است:

دور سفره خالی است.

- تو مگر غذا نمی‌خوری؟
- خورده‌ام!
- بچه‌ها چه‌طور؟
- پونه از سر بساط بازی‌اش پا نمی‌شود
- پوریا چه‌طور؟
- او هم از نوار و ضبط خود جدا نمی‌شود

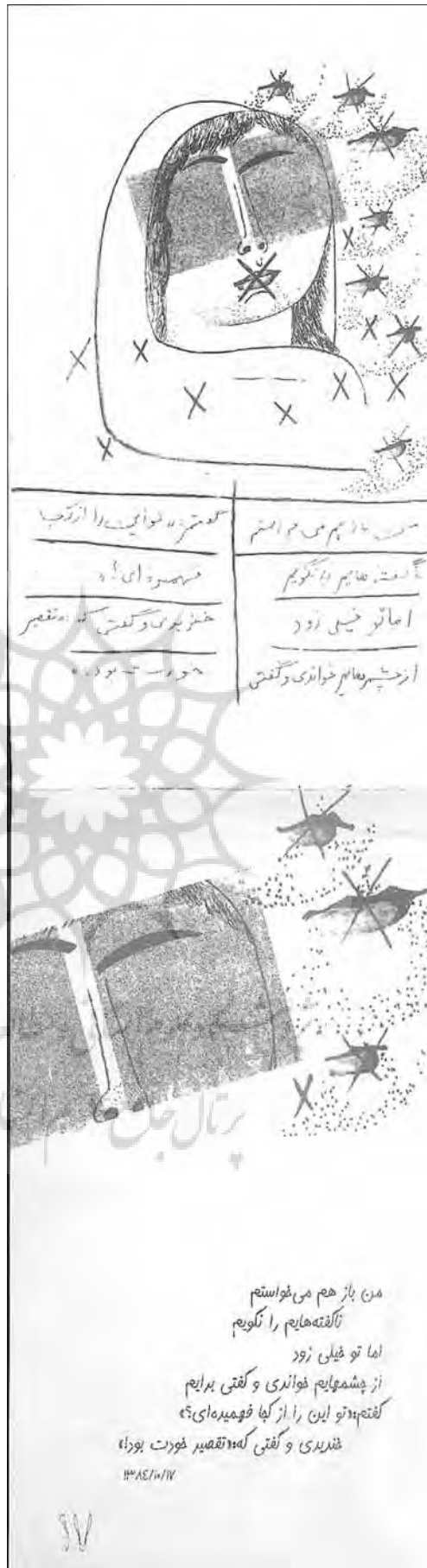
□

از کنار سفره ناگهان بلند می‌شود پدر  
روزنامه را نگاه می‌کند  
او به جای شام  
- لقمه‌ای-  
حسرت گذشته می‌خورد!  
(شعر شام امروز، ص ۲۵)

استفاده شاعر از صنعت مراعات‌النظیر، در عبارت «پونه از سر بساط بازی‌اش / پا نمی‌شود» و نیز ایهام به کار رفته در واژه «خوردن» در پایان شعر (او به جای شام / لقمه‌ای / حسرت گذشته می‌خورد)، قابل تأمل است.

شعر دیگری که در این حال و هوا سروده شده و به بیان روابط انسان‌ها در دنیای مدرن امروز پرداخته، شعر «پنجره‌ای بی‌بهار» است. در این شعر، شاعر نگاه تازه‌ای دارد به پدیده اینترنت و روابط حاکم در دنیای مجازی. در این شعر، ضمن آن‌که واژه‌های بیگانه‌ای چون «ویندوز- وب و چت» به خوبی در بافت شعر نشست و به زبان شعر لطمه نزنده‌اند، شاعر از معنای لفظی این واژه‌ها نیز غافل نبوده است. او با ایجاد یک بازی لفظی، بر اساس معانی چندگانه کلماتی مثل وب (تار عنکبوت / صفحه اینترنت) و ویندوز (پنجره- سیستم کامپیوتر) توانسته است به خوبی و به شکلی هنرمندانه، مفهوم مورد نظر خود را بیان کند. شاعر با ایجازی قابل تأمل، به بی‌اعتباری روابط در دنیای مجازی و تأثیر نامطلوب این پدیده در روابط و عواطف آدم‌ها و نیز دوری آن‌ها از پدیده‌ها و زیبایی‌های طبیعت اشاره کرده است؛ بدون آن‌که دچار شعارزدگی و مستقیم‌گویی شود:

وب: تار عنکبوت  
تنهایی و سکوت  
چت: گفت‌وگوی من



تصاویر خوب  
در یک کتاب شعر  
می‌توانند  
علاوه بر  
زیباتر کردن  
ظاهر کتاب  
برای جذب  
بیش‌تر مخاطب،  
در برانگیختن  
تخیل او نیز  
نقش مهمی  
ایفا کنند

با هیچ روبه‌رو

□

ویندوز باز بود که از پشت پنجره  
از پشت پرده‌های کشیده  
آمد بهار و رفت!  
(شعر پنجره‌ای بی‌بهار، ص ۲۱)

یکی از موضوعاتی که در شعر نوجوان، به دلیل محدودیت‌ها و باید و نبایدهای خاص، تا به حال کمتر مورد توجه شاعران بوده، موضوع «عشق» است. در این جا قصد نداریم درباره لزوم و ضرورت یا عدم ضرورت پرداختن به این موضوع صحبت کنیم؛ چرا که در این زمینه به همان دلایلی که گفتیم، چالش برانگیز است و فضا و زمان خاص خود را می‌طلبد. به هر تقدیر، عشق و روابط و عواطف انسانی، به عنوان یکی از مسائلی که خواه یا ناخواه ذهن نوجوان با آن درگیر است، امروزه در شعر برخی از شاعران مورد توجه قرار گرفته است. پیش از این اگر در شعر نوجوان صحبتی از عشق و احساسات عاشقانه بوده، مواردی است که یا مربوط به معشوق ازلی (خدا) می‌شود و یا بیان احساس نسبت به پدر و مادر و معلم و دوست و هم‌کلاسی. کمتر شاعری به عشق از نوع زمینی ... در شعر نوجوان پرداخته است. خانم دکتر پروین سلاجقه در کتاب ارزشمند «از این باغ شرقی»، بحث مفصلی درباره عشق و جنبه‌های مختلف آن در شعر کودک و نوجوان دارد. برخی از شاعران، مثل مصطفی رحماندوست نیز در برخی سروده‌های خود، به ویژه کتاب «کاش حرفی بزنی»، به عشق‌های نوجوانانه پرداخته‌اند.

در شعر «نوبت عاشقی»، بیوک ملکی، به وضوح از عشق سخن می‌گوید. او با اشاره به اسطوره‌های معروف و شناخته شده عشق، مثل لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد، به مقایسه عشق در نسل‌های مختلف (پدربزرگ و عزیز-پدر و مادر) پرداخته و سپس به شیوه‌ای ظریف، با طرح یک سؤال که در واقع استفهام انکاری است، پُلی می‌زند به عشق‌های نوجوانانه:

پدربزرگ

«مجنون»

عزیز نیز

«لیلی»

پدر همیشه

«فرهاد»

و مادرم، عروس خانه،

«شیرین»

چرا چرا نباید

که عاشق تو باشم؟!

(شعر نوبت عاشقی، ص ۲۷)



در شعر  
«نوبت عاشقی»

بیوک ملکی،

به وضوح

از عشق

سخن می‌گوید.

او با اشاره به

اسطوره‌های

معروف و

شناخته شده عشق،

مثل لیلی و مجنون

و شیرین و فرهاد،

به مقایسه عشق

در نسل‌های مختلف

(پدربزرگ و عزیز-

پدر و مادر)

پرداخته و سپس

به شیوه‌ای ظریف،

با طرح یک سؤال

که در واقع استفهام

انکاری است،

پُلی می‌زند

به عشق‌های

نوجوانانه

اما در شعر دیگری که باز هم در همین حال و هوا سروده شده، با ایما و اشاره و با اندکی ابهام از رابطه عاطفی میان دو نفر سخن می‌گوید؛ رابطه‌ای که گویا به قهر و جدایی منجر شده است و اکنون یکی از طرفین، دیگری را به عشق و دوستی دوباره فرا می‌خواند:

چه قدر فاصله است بین ما  
اگر چه دور نیستیم  
چه روزها و ماه‌ها و فصل‌ها  
که بین ما نشسته‌اند  
و دل به خنده من و تو بسته‌اند  
گذشته‌ها، گذشته است  
بیا! بگیر سیب را

کمی بخند!

(شعر بیا بگیر سیب را، ص ۳۵)

می‌دانیم که سیب در ادبیات، با توجه به اسطوره آدم و حوا، رمز عشق است! شعرهایی که به آن اشاره کردیم، هر یک به دلیل نگاه تازه یا طرح موضوعی نو و امروزی و شیوه بیان شاعرانه و موفق، جزو شعرهای خوب و قابل تأمل این مجموعه به حساب می‌آیند. البته باید اعتراف کرد که مجموعه «بیا بگیر سیب را»، مجموعه یک‌دستی نیست و در کنار نمونه‌های خوبی که برشمردیم، شعرهای متوسط و معمولی و حتی ضعیف نیز در آن به چشم می‌خورد. از شعرهای متوسط مجموعه، می‌توان به «ترانه شکارچی»، «گمراهی» و «کلاغ پَر» اشاره کرد که فراز و فرودی ندارند و می‌توان آن‌ها را به عنوان سروده‌هایی معمولی، در کنار سایر شعرها پذیرفت.

به کاربرد نامناسب کلمه «دل‌آزار»، در این مصراع از شعر «کلاغ پَر» توجه کنید که احتمالاً تنها به سبب قافیه شدن با کلمه «مار» آمده و به یک‌دستی و زیبایی زبان شعر هم لطمه زده است:

... «باز پَر  
هدهد و گنجشک  
کبوتر  
کلاغ  
جغد دل‌آزار پَر  
یا به غلط  
مار پَر»  
(شعر کلاغ پَر، ص ۹)

همین‌طور به این بخش‌های شعر «آسمان سیاه» بنگرید که شاعر باز هم حرف‌های تکراری و معمولی درباره جنگ زده است و نگاه تازه و کشف جدیدی در پی این واژه‌ها به

چشم نمی‌خورد:

«... از آتش گلوله‌ها  
خراب می‌شوند آشیانه‌ها  
و در هجوم رعد و برق بمب شعله می‌کشند  
درخت‌ها...»  
(شعر آسمان سیاه، ص ۳۱)

در شعر «طرح نو» نیز از ابتدا تا اواسط شعر، با حرف‌هایی تکراری و معمولی مواجه هستیم، اما به لحاظ پایان‌بندی زیبا و متفاوتش، قابل توجه است:

«مداد را بردار  
به روی صفحه کاغذ  
-که مثل دیوار است-  
دو طرح از دو سه تا پنجره بزن  
و پشت پنجره کوهی  
و آسمانی صاف

...

نگاه کن آن وقت  
به طرح منظره‌ات  
به آسمان و به کوه...  
به باد  
-وقتی که-  
عبور می‌کند از برگ‌های نقاشی  
و می‌وزد بر تو!  
(شعر طرح نو، ص ۳۷)

اما شعرهای «دعا، دم در، اجازه و چشم‌ها» در مقایسه با سایر شعرها، جزو شعرهای نسبتاً ضعیف این مجموعه محسوب می‌شوند که به نظر می‌رسد تنها برای تکمیل کتاب، در کنار سایر شعرهای این مجموعه گرد آمده‌اند. این نوشته را با شعر زیبایی «بر تپه‌ای تنها» که سرشار از امید و زندگی و انصافاً جزو شعرهای خوب این مجموعه است، به پایان می‌برم:

بی‌برگ و بی‌بار  
تنها میان برف‌ها  
بر تپه‌ای - تنهاتر از خود -  
ایستاده  
بادام‌هایش را تکانده بادِ پاییز  
دستان او خالی است، خالی  
حتی کلاغی سوی او  
نگشوده بالی  
با این همه  
گل می‌کند  
وقتی بهار از راه می‌آید!  
(ص ۳)